

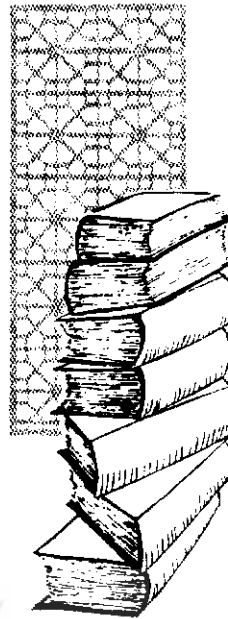


حدیث در اندلس

(قرون دوم و سوم هجری)*

ایزابیل فیه رو**

مترجم: محمد کاظم رحمتی



مقدمه

محققان غربی، چون گلدزیهر، شاخت و اخیراً جوینبیل، بیشتر از دیگران مدعی اند که ادبیات حدیثی در دوران متأخرتری نسبت به آنچه که در سنت رسمی اسلامی پذیرفته شده، شکل گرفته است. از جمله شواهدی که جوینبیل بر این فرضیه اقامه کرده، مبتنی بر تهیه فهرست «اوائل»^۱ است و از بین اوائل، افرادی که در بخشی خاص از عالم اسلامی به

* این مقاله ترجمه ای است از:

The Introduction of hadith in al-Andalus. By Isabel Fierro. *Der Islam*, Band 66, Heft:1, 1989, pp:68-93.

- این مقاله در چهارمین کنگره بین المللی «از جاهلیت تا اسلام» که روزهای هفتم تا سیزدهم جولای ۱۹۸۷م، در بیت المقدس برگزار شد، قرائت شده است. از پروفیسور مایکل کوک (M.Cook) و دکتر م. لکر (M.lecker) به خاطر تذکراتشان سپاسگزارم. (ایزابیل فیه رو/ مادرید)
- اوائل، به نخستین افرادی گفته می شود که در منابع از آنها به عنوان راوی حدیث در جایی یاد شده است یا بر حسب تاریخ تولد و وفات یا طبقه حدیثی بتوان آنها را جزء اولین گروه فعالان در کار حدیث معرفی کرد. مترجم.

فعالیتشان تصریح شده یا نشده است.^۱ ساخت نیز به همین طریق، تأثیر حدیث بر حوزه فقه را مطالعه کرده است، با فرض این که خاستگاه های اصول فقه اسلامی، مبتنی بر حدیث نیست.

شافعی (م ۲۰۴/ق ۸۲۰) نخستین کسی بود که با هدف وارد کردن حدیث به قلمرو فقه، اصول فقه را پایه گذاری کرد؛ روشی که شیوه رسمی گردید و مقبولیت یافت. این تلاش، با مقاومت مکاتب فقهی اولیه روبه رو بود و در منابع، روند مواجهه بین این دو گروه، رویارویی «اهل حدیث» و «اهل رأی» نامیده شده است.^۲

هدف من در این مقاله بررسی این نکته است که در چه زمانی ادبیات حدیث و علم حدیث، برای نخستین بار در اندلس معرفی شد؛ چه افرادی پیشتر از این معرفی بودند و چه ارتباطی بین اهل رأی و اهل حدیث در اندلس بوده است.

این بررسی به شکل زیر سامان یافته است:

بخش نخست: ارتباط اوائل با گسترش حدیث در اندلس

مرحله نخست

۱- معاویه بن صالح و صعصعة بن سلام (حدود نیمه دوم قرن دوم هجری / هشتم میلادی)

1. Muslim Tradition, p22.

۲. ر. ک:

origins..., part I and part II.

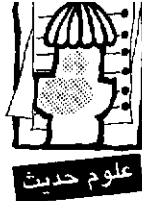
نظریه ساخت، اخیراً از دیدگاه متداول اسلامی مورد نقد م.م. اعظمی قرار گرفته است:

on schacht's origins of Muhammadan Juris prudence, Riad, 1989.

روش ساخت در تعیین تاریخ احادیث، از سوی مایکل کوک، مورد بررسی و تردید قرار گرفته است. ر. ک:

Eschatology, history and the dating of traditions.

مقاله ارائه شده به سومین کنفرانس بین المللی «از جاهلیت تا اسلام» (۱۹۸۵ م). من در نتیجه گیری هایم به نظریه ساخت در تعیین تاریخ احادیث، باز خواهم گشت.



۲-۱. عبدالملک بن حبیب (نیمه نخست قرن سوم هجری / نهم میلادی)

مرحله دوم

۱-۲. بقی بن مَخْلَد (م ۲۷۶ق/ ۸۸۹م)

۲-۲. محمد بن وضّاح (م ۲۸۶ق/ ۹۰۰م)

بخش دوم: مواجهه بین اهل رأی و اهل حدیث

۱. آزار محدثان

۲. ستیز بر سر مسئله بالا بردن دست ها در نماز

۳. همزیستی بین اهل رأی و اهل حدیث

نتایج

بخش نخست: ارتباط اوائل با گسترش حدیث در اندلس

فقهایی که گفته شده برای نخستین بار حدیث را در اندلس معرفی کرده اند، این افرادند: معاویه بن صالح حَضْرَمی حمصی،^۳ که حمص را در سال ۱۲۵ق/ ۷۴۲م، ترك کرد و قبل از سال ۱۳۸ق/ ۷۵۵م، وارد اندلس شد و بعد از این تاریخ، قاضی حکومت اولین امیر اموی گردید. طبق برخی منابع، او در سال ۱۵۸ق/ ۷۴۴م، درگذشت و بر طبق منابع دیگر، در تاریخی متأخرتر.

صعصعة بن سلام دمشقی،^۴ همانند معاویه حَضْرَمی، منشأ سوری دارد. او مفتی دو امیر نخست حکومت اموی بود و در ایام پایانی قرن دوم هجری (۱۸۰ق/ ۷۹۶م یا

۳. ر.ك: قضاة، ص ۳۱-۴۰، با اسناد اندلسی ذیل: ابن حارث الخشني عن احمد بن زياد (م ۳۲۶ق/ ۹۳۷م) عن محمد بن وضّاح (م ۲۸۷ق/ ۹۰۰م) عن يحيى الليثي (م ۲۳۴ق/ ۸۴۸م).

۴. ر.ك: تاريخ، شماره ۶۰۸، جذوة، شماره ۵۱۰؛ بغية، شماره ۸۵۳؛ مغرب، ابن سعيد، ج ۱، ص ۴۴. تاريخ رسيدنش به اندلس (آمدنش از مصر) مشخص نيست. او مفتي عبدالرحمان اوک و هشام اوک و پيرو مذهب اوزاعي بود که کاشتن درختان را در مسجد، روا می دانست. این عمل، بعدها به عنوان نظر خاص مالکيان اندلس شناخته شده بود. ر.ك:

۱۹۲ق/۸۰۷م، یا ۲۰۲ق/۸۱۷م) درگذشت.

عبدالملک بن حبیب سلمی (۲۳۸ق/۸۵۲م)^۵ یکی از فقهای برجسته مالکی در دوران خود بود.

همچنین به دو فقیه دیگر که در اواخر نیمه اول قرن سوم هجری درگذشته اند، نیز نسبت داده شده است که اوکین کسانی بوده اند که «علم الحدیث» را در اندلس، معرفی کرده اند. آنها بقی بن مخلد (۲۷۶ق/۸۸۹م) و محمد بن وضاح (۲۸۷ق/۹۰۰م) هستند که هر دوی آنها موالیانی از قرطبه بودند. در نتیجه تعالیم اینان، اندلس، سرزمین حدیث شد.^۶

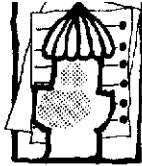
براساس مبنا قرار دادن این اوائل، ورود حدیث به اندلس، در دو مرحله بوده است: مرحله نخست، در سه ربع آخر قرن دوم هجری (معاویه و صعصعه) یا در نیمه نخست قرن سوم (ابن حبیب) بوده است و ادبیات حدیثی به شکل کلی معرفی شده بود. مرحله دوم، در نیمه دوم قرن سوم هجری به وقوع پیوسته است (بقی و ابن وضاح) و به واسطه آن، علم حدیث، معرفی شده بود. قبل از مطالعه این دو مرحله، باید اشاره کرد که اطلاعات راجع به حضور صحابیان و تابعیان در اندلس، به طور کلی هیچ اساس تاریخی ندارد. در مورد تابعیانی که واقعاً به اندلس رفته اند نیز ثبت نشده است که درگیر در روایت حدیث بوده اند. اگر هم آنها چنین کرده اند، هیچ شاگرد اندلسی ای نداشته اند.^۷ معاویه بن صالح که در منابع متأخرتر به عنوان تابعی ذکر شده است، در بخش بعدی مورد ارزیابی قرار می گیرد.

۵. ر.ک: سیر، ج ۱۲، ص ۱۰۶. منبع ذهبی، اثر ابو عبدالملک بن عبدالبّر اندلسی (۳۳۸ق/۹۸۰م)، مؤلف کتاب مفقود شده تاریخ است. در مورد این کتاب، ر.ک به مقاله: Viguera، الشبلی (۷۶۹ق/۱۳۶۷م) قول ابن عبدالبّر را در کتابش در مورد اوائل، نقل کرده است. برای این اطلاعات، باید از پروفیسور مناخیم کیستر (M.Kister) تشکر کنم.

۶. تاریخ، ج ۱، ص ۳۱۸؛ مدارک، ج ۴، ص ۴۳۶؛ دیاج، ج ۲، ص ۱۸۰؛ تذکره، ج ۲، ص ۶۴۷.

۷. ر.ک: Marin, *sahaba...*, p22

منابع مصری برای این مطلب که اندلسیان اطلاعاتشان را از طریق صحابه و تابعیان فراگرفته اند، در مقاله مکی (Makki) مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است.



۱-۱. معاویة بن صالح و صعصعة بن سلام (حدود نیمه اول قرن دوم هجری در مورد اوائل دست اندرکار ترویج حدیث، اطلاعاتی که معاویه و صعصعه گردآوری کرده اند، توسط شاهد و دلیل بیرونی، مورد تأیید نیست. هیچ سلسله سندی که نام اینان در آن وجود داشته باشد، در اخبار روای اندلسی ثبت نشده است. محدث مصری ابن یونس (م ۳۴۷/ق ۹۵۸م) از صعصعة بن سلام، به عنوان نخستین راوی حدیث در اندلس نام برده است، بدون هیچ ذکری که او از کجا این اطلاعات را اخذ کرده و یا این که منبعش اندلسی بوده است یا شرقی.^۸

جدای از این خبر، صعصعه، فقیهی ناآشنا در خارج از اندلس است. ابن عساکر نیز که نام او را یاد کرده است، در شرح حال نگاری ذکر روای و رجال در اثرش، تاریخ دمشق، به خبر ابن یونس و منابع اندلسی متکی بوده است.^۹ من نام صعصعه را در آثار بسیار مهم رجالی شرقی نیافتم. همچنین گفته شده که او برای اولین بار، مکتب آوزاعی را در شبه جزیره ایبری معرفی کرده است.

از سوی دیگر، معاویة بن صالح، محدث شناخته شده‌ای در شرق اسلامی است و نامش در اسناد صحاح سته (بجز صحیح البخاری) وجود دارد. او به عنوان استاد محدثان مشهوری همچون: عبدالله بن وهب (م ۱۹۷/ق ۹۱۲م)، عبدالرحمان بن مهدی (م ۱۹۸/ق ۸۱۳م)، ابو صالح (م ۲۲۳/ق ۸۳۸م)، اسد بن موسی (م ۲۱۲/ق ۸۲۷م)، لیث بن سعد (م ۱۷۵/ق ۷۹۱م)، واقدی (م ۲۰۷/ق ۸۲۳م)، سفیان ثوری (م ۱۶۱/ق ۷۷۸م)، سفیان بن عیینه (م ۱۹۸/ق ۸۱۳م)

۸. معضل منابع اندلسی‌ای که توسط ابن یونس استفاده شده اند، حل شده است. ر. ک:

Fierro, "Ibn Yunus, fuente de Ibn al-Faradi", Homenaje a D. Cabanelas O.F.M. 2 vols, Granada, 1987, I, 297-313.

۹. من از نسخه خطی کتاب خانه سلیمانیه (داماد ابراهیم پاشا)، شماره ۸۷۵، برگ ط ۴۲۲، ۶-۲۲ استفاده کرده‌ام. ابن عساکر، شرح حال صعصعه را از نوشته ابن یونس اخذ کرده است؛ گرچه متن، ناقص به نظر می‌رسد. جایی که عبارت «کان اول من ادخل الاندلس الحدیث» است، کلمه آخر، حذف شده است و بدون آن، جمله معنای مشخصی ندارد.

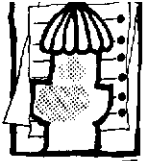
و یحیی بن سعید قطن (م ۱۹۸ق/ ۸۱۳م) ذکر شده است. روایتش از تفسیر ابن عباس، توسط طبری نقل شده است؛ گرچه هیچ اثری از روایت های منتسب به او در روایات اندلسی وجود ندارد. زمانی که ابن وضّاح، نخستین سفرش را به شرق (بین سال های ۲۱۸ق/ ۸۳۳م و ۲۳۰ق/ ۸۴۴م) آغاز کرده بود، نزد یحیی بن معین عراقی، تلمذ کرده بود. یحیی بن معین، از ابن وضّاح پرسیده بود که آیا چیزی از روایات معاویه در اندلس سماع نموده است. ابن وضّاح پاسخ داده بود که روایتی موجود نیست تا سماع گردد و در توضیح، گفته بود که این روزها اندلسیان علاقه ای به دانش ندارند (لم یکن اهلها یومئذ اهل العلم).

محمد بن عبدالملک بن ایمن (م ۳۰۲ق/ ۹۱۲م)، یکی از شاگردان ابن وضّاح، توجیه مشابهی در ضمن سفرنامه اش (آغاز شده از سال ۲۷۴ق/ ۸۷۹م) داده است. او می دانست که روایات معاویه، ارزش والایی در عراق دارد و استادش ابن خَیثمه (م ۲۷۹ق/ ۸۹۲م) آن اندازه برای دیدار از اندلس انگیزه داشت که قصدش را [از این سفر، فقط] بررسی کردن کتاب های اصول معاویه بیان کند.^{۱۰}

زمانی که ابن ایمن به شبه جزیره ایبری بازگشت، به جستجوی ناموفق در دستیابی به کتاب ها دست زد و در پایان، مجبور شد (همانند ابن وضّاح) نتیجه بگیرد که روایات معاویه، به دلیل نبود علاقه به دانش در میان اندلسیان، مفقود شده است.^{۱۱}

۱۰. در مورد کتاب های معاویه، ر. ک: Abbott, *studies*.... II, 103
احتمالاً یکی از آنها تفسیر ابن عباس باشد که توسط معاویه برای شاگرد مصری اش ابوصالح تدریس شده بود. آبوت، خاطر نشان کرده است که آن کتاب ها احتمالاً در مصر باقی مانده اند، خاصه که بر روایت دال بر وفات معاویه در مصر، نه اندلس، تکیه دارد.

۱۱. در مورد این داستان ها، ر. ک: قضاة، ص ۳۰-۳۱ و ۳۸-۳۹؛ تذکرة، ج ۱۰، ص ۲۱۱. همچنین: تاریخ، ج ۲، ص ۱۴، آن جا که ابن ایمن بیان می دارد که بعد از بازگشتش به شبه جزیره، دریافت که همه روایات احادیث معاویه در گذشته اند. طبق آن منابع، آن روایات تنها این دو نفر بوده اند: شبطون (بار دیگر از وی یاد خواهیم کرد) و داوود بن جعفر بن الصغیر، که هر دو مالکی اند. ابن ایمن، احادیث معاویه را نزد فردی اندلسی فرا گرفت؛ اما استادش عبداللّه بن محمد بن ابراهیم بن عاصم (م بعد از ۳۰۰ق/ ۹۱۲م)، نزدیک مصری به نام ابوطاهر احمد بن عمرو بن السرح (م ۲۴۹ق/ ۸۶۳م یا ۲۵۵ق/ ۸۶۹م) تلمذ کرده بود.



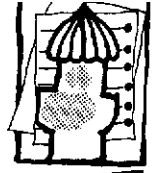
در تک نگاری ام راجع به معاویه^{۱۲} به مشکلات موجود در تأیید نمودن صحّت روایات متناقض و متفاوت راجع به شرح حال وی، اشاره کرده ام. با توجه به روایت اندلسی دربارهٔ حیات و فعالیت او به عنوان محدّث، نظر من این است که روایت، در نیمهٔ نخست قرن سوم هجری جعل شده است و نقطهٔ آغاز آن، زمانی بوده که کنجکاوی سیّاحان اندلسی در شرق دربارهٔ روایات معاویه، برانگیخته شده بود. بنابراین، من معتقدم قبل از رخ دادن سفرها، اندلسیان، اهمّیت معاویه را در روایت حدیث نادیده گرفته بودند. تنها بعد از با خبر شدن از فعالیت هایش در این زمینه (از طریق منابع شرقی) بود که آنها به این نتیجه رسیدند که معاویه، می بایستی اوّلین کسی بوده باشد که حدیث را به اندلس وارد کرده است.^{۱۳} چون آنها در این مورد مدرکی نداشتند، روایتش را به دلیل نبود علاقه به حدیث در آن روزها، گم شده معرفی کردند. این نبود علاقه با آنچه که ما دربارهٔ نخستین قضات اندلس می دانیم، مورد تأیید قرار می گیرد. در این زمینه، در مورد هیچ یک از قضات ثبت نشده است که دل مشغولی به روایت حدیث داشته اند.^{۱۴}

در مورد معاویه در داستان های چندی که راجع به فعالیت هایش به عنوان قاضی و همچنین فقیه در اندلس برجا مانده است، به هیچ حدیث نبوی (روایت شده توسط وی) اشاره نشده است. از این مورد، تنها می توان نتیجه گرفت که حضور معاویه در اندلس، هیچ پیامد عملی در رواج حدیث نداشته است. در ضمن، در منابع مربوط به معرفی و

۱۲. خط سیر حیات معاویه که با جزئیات کامل جمع آوری شده، در آن بررسی آمده است.

۱۳. نکتهٔ با ارزش این است که ابن وضّاح، اطلاعات راجع به معاویه (به عنوان اوّلین کسی که حدیث را در اندلس ترویج کرده است) را از استادش یحیی بن یحیی (ر. ک: پی نوشت ۳) در یافت کرده است. یحیی بن یحیی در منابع به عنوان فقیه مالکی معرفی شده که احتمالاً علاقه ای به حدیث نداشته است. گرچه او می توانسته از معاویه به عنوان یک محدّث در طی سفرش سماع حدیث کرده باشد؛ همانند عبدالملک بن حبيب که احتمالاً از معاویه حدیث شنیده بود.

۱۴. ر. ک به مطالعهٔ جوینیل در مورد فعالیت قضات در روایت حدیث؛



تاریخ اولیه مکاتب فقهی در اندلس، به تحصیل حدیث اشاره نشده است؛ گرچه این نکته حداقل در مورد مکتب مالکی، معنای خاصی داشته است؛ یعنی پذیرش احادیث خاصی که فرد، مالکی به حساب آید. عقاید فقهی اوزاعی (م ۱۵۷/ق ۱۵۷۴م) ۱۵ و مالک بن انس (م ۱۷۹/ق ۱۷۹۵م) ۱۶ در نیمه دوم قرن دوم هجری به اندلس، وارد شده بود. در مورد شاگرد مالک، زیاد بن عبدالرحمان لخمی، مشهور به شبطون (م ۱۹۳/ق ۸۰۹م یا ۱۹۹/ق ۸۱۵م) گفته شده که برای نخستین بار، فقه و حلال و حرام را بیان کرد؛ ۱۷ ولی ثبت نشده است که در کار روایت حدیث بوده است. ۱۸ شبطون، یکی از نخستین اندلسیانی بود که موطا مالک را معرفی کرد، همراه با غازی بن قیس (م ۱۹۹/ق ۸۱۵م) ۱۹ و یحیی بی یحیی لیشی (م ۲۳۴/ق ۸۴۸م) که روایتش اعتبار برجسته ای در مناطق غرب

۱۵. ر.ک:

Makki, Ensayo..., pp64-67.

عقیده اوزاعی در باب «فقه الحرب»، مشتمل بر [روایات] مغازی پیامبر بوده است:

schacht, origins..., p34.

این منبع نبوی، می تواند سهمی در شناخت نقش اولین مروج حدیث در اندلس داشته باشد که به شاگردش صعصعه حدیث آموخت.

۱۶. ر.ک:

Lopez ortiz, Recepcion..., and Makki, Ensayo... pp99-110.

با ارائه پژوهش انتقادی در مورد شاگردان اندلسی مالک.

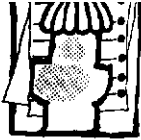
۱۷. قضاة، ص ۵۰، ۶۱-۶۲. شرح حالش در: تاریخ، ش ۴۵۶؛ بغیة، ش ۷۵۱؛ مدارك، ج ۳، ص ۲۲-۱۱۶؛ نفع، ج ۲، ص ۴۵-۴۶.

۱۸. متن مشتمل بر معرفی وی به عنوان نخستین فقیه، همان اسناد ذکر شده در پی نوشت ۳ را دارد که دلالت دارند فقه و حدیث، دو موضوع جداگانه تلقی می شده اند. ر.ک:

Juynboll, Muslim Tradition, pp.23.

من قبلاً اشاره کردم (پی نوشت ۱۱) که شبطون، شاگرد معاویه خوانده شده است؛ اما هیچ شاهد بیرونی برای این رابطه، وجود ندارد.

۱۹. از نظر این قوطیه (ص ۲۷، ۳۴-۳۵) او نخستین کسی بود که الموطا را در زمان عبدالرحمان اول (۱۳۸-۱۷۲/ق ۷۵۶-۷۸۸م) معرفی کرد.



اسلامی به دست آورد. ^{۲۰} همانند شبطون، هیچ یک از اندلسیانی که شاگرد مالک خوانده شده‌اند، در کار روایت حدیث نبوده‌اند و همان طور که قبلاً ذکر کردم، این تعبیر، شامل منابع حدیثی تدوین شده در الموطأ نمی‌شود. ^{۲۱} می‌توان نتیجه گرفت که الموطأ در آن دوره، به عنوان یک کتاب علم حدیث، تلقی نمی‌شده است. ^{۲۲}

در نیمه نخست قرن سوم هجری در اندلس، مذهب مالکی، به عنوان مکتب غالب، تسلط یافت ^{۲۳} و جایگزین مذهب اوزاعی شد. پذیرش مذهب مالکی، همراه با تکریم مالک بن انس بود؛ ^{۲۴} گرچه اندلسیان، پیروان متعصبی نسبت به تعالیم تدوین شده‌اش در الموطأ نبودند و در واقع، آنها اغلب به تعالیم شاگردان مالک و خصوصاً به رای ابن القاسم ^{۲۵} احترام می‌گذاشتند. ^{۲۶}

تمایل هر یک از فقها نسبت به تعالیم یکی یا چند تن از شاگردان مالک، اختلافات و

۲۰. یحیی همچنین شاگرد شبطون بود و از وی الموطأ را در هنگام اعتکاف، روایت کرده بود. در مورد شرح حال وی، ر. ک: تاریخ، ش ۱۵۵۴؛ جدوة، ش ۹۰۹؛ بغیة؛ ش ۲۱۴۹۷؛ مدارك، ج ۳، ص ۳۹۴-۳۹۷؛ دیباج، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۵۲؛ نفع، ج ۲، ص ۹-۱۲ و

J. Lopez ortiz, "Figuras de juriscosultos hispano - musulmanes Yahya b. Yahya", Religion y cultura xvi. 1931, pp94-104.

۲۱. در مورد شمار احادیث و اهمیت آن، ر. ک:

Muslim studies, II, 202, note 7 and schacht, origins..., p22.

بعد از قرن پنجم هجری، الموطأ، جزو صحاح سته شمرده می‌شد. ر. ک:

Muslim studies, II, 198-204.

۲۲. در مورد این موقعیت غالب و عدم حضور حنفیان، ر. ک: مقاله ادريس و مقاله

"some remarks", pp58-62: Aguade.

۲۳. ر. ک: مقاله Turki

۲۴. ر. ک:

Makki, Ensayo..., pp124-140 and Fierro, "los malidies de al-Andalus...".

۲۵. نفوذ و اعتبار وی بعد از معرفی کردن مدونتهی سخنون افزایش یافته بود. طبق نوشته ابن شهید،

ساکنان قرطبه تنها قضاتی را می‌پذیرفتند که رای ابن القاسم را اتخاذ کرده بودند:

E.Garcia, Gomez, **Andalucia contra Berberia**, Barcelona, 1979, p127.

ستیزهایی در بین آنها به وجود آورد؛^{۲۷} آن گونه که می توان گفت آنها جامعه مالکی یکدستی را تشکیل نمی دادند. در هر حال، این نکته با ارزشی است که اشاره شود اختلافات، نتیجه وابستگی آن تعالیم به حدیث نبود و احادیث، به عنوان حجیت نهایی بحث، استفاده نشده بودند. مدرکی وجود ندارد که در نیمه نخست قرن سوم، تلاشی برای مطرح ساختن احادیث نبوی به عنوان یکی از منابع فقهی شده باشد.^{۲۸}

۲-۱. عبدالملک بن حبیب (نیمه نخست قرن سوم)

اطلاعات در مورد عبدالملک بن حبیب، اساس استوارتری دارد. او احتمالاً از تبار موالی^{۲۹} و یکی از مهم ترین فقهای اندلسی در نیمه نخست قرن سوم هجری بوده است؛ خاصه به واسطه نقشی که در ترویج روایات شرقی در اندلس ایفا کرده است. اطلاعات او مدنی یا مصری بود؛ چنان که ابن حبیب در هنگام سفرش به منظور طلب حدیث - که در سال ۲۰۸ ق/ ۸۲۳ م، آغاز شد - از عراق دیدن نکرد. آنچه در مورد آثارش می دانیم، ما را قادر می سازد که او را مانند ابن قتیبه و ابن ابی الدنیا نویسنده تالیفات متعدد بدانیم.^{۳۰}

۲۷. یکی از بارزترین خصومت ها بین یحیی بن یحیی و عبدالملک بن حبیب بود؛ چرا که ابن حبیب، تعالیم اصبح بن فرح مالکی را ترویج می کرد. ر. ک.:

Fierro, *La heterodoxia...*, appendix 2.

۲۸. ر. ک.:

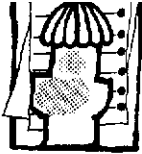
Brunschvig's article and Turki's polemiques.

نقش ایفا شده توسط حدیث در فقه قدیمی مالکیان اندلس، اکنون می تواند به واسطه متونی چون عتیبه که برجا مانده است، در شرح ابن رشد الجدد در کتاب البیان مورد بررسی قرار گیرد.

۲۹. زندگی و آثارش توسط Aguada در مقالات متعددی و خصوصاً در پایان نامه دکترایش مورد بررسی قرار گرفته است:

“El Tarijje Abdalmalik b. Habib”, univèridad, Autonomade, Madrid. 1986, forth coming.

۳۰. او این گونه توصیف شده است: فقیه، شاعر، طبیب، خطیب (مدارک، ج ۴، ص ۱۲۵) نحوی، عروضی، حافظ الاخبار و الأنساب و الأشعار، متصرف فی فنون العلم (تاریخ، ش ۸۱۴). همچنین



فعّالیت او اساساً در سه حوزه تاریخ، فقه و زهد، متمرکز بوده است. به عنوان یک تاریخ‌نگار، او مؤلف یکی از قدیم‌ترین تواریخ عمومی بوده که اثرش بر جامانده است و در تاریخ خود، روایاتی از وهب بن منبّه، از طریق واقدی نقل می‌کند.^{۳۱} در حوزه فقه، او مؤلف اثر فقهی الواضح فی السنة و الفقه است که در آن، روایات مدنی مالکیانی چون: مُطَرَف بن عبدالله (م ۲۱۴ق/ ۸۲۹م) و ابن الماجشون (م ۲۱۳ق/ ۸۲۷م، یا ۲۱۴ق/ ۸۳۲۹م) را جمع‌آوری کرده است. او هم‌زمان، روایاتی از محدثان مصری، چون: لیث بن سعد (م ۱۷۵ق/ ۷۹۱م)، ابن لهیعه (م ۱۷۴ق/ ۷۹۰م) و اسد بن موسی (م ۲۱۲ق/ ۸۲۷م)^{۳۲} گردآوری کرده است و در حوزه زهد، کتاب‌های الترغیب و الترهیب، فساد الزمان، مکارم الاخلاق و الورع را نگاشت که در الورع، روایات فراوانی از اسد بن موسی و به احتمال بسیار، از کتاب الزهد و العبادة والورع،^{۳۳} نوشته شده توسط وی، نقل نموده

> او «عالم الأندلس» نامیده شده است، در حالی که یحیی بن یحیی به «عقیلها» و عیسی بن دینار به «فقیها» توصیف نشده‌اند. کتب ابن حبیب در: تاریخ، ش ۸۱۴ و مدارك، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۹ فهرست شده‌اند. نیز، ر.ك:

lopezortizin, Recepcion, p88.

آنها به مباحثی چون: فقه، طبقات، تاریخ، پزشکی، نجوم، قرآن و شروح الموطا مرتبط‌اند. در مورد آثار موجود، ر.ك:

GAS, I,362, III, 230, VII, 346, 374, VIII, 251, IX, 220.

۳۱. ر.ك:

Aguade, De nuevo sober Abd al-Malik b Habib, p:138

وی، تاریخ عبدالملک بن حبیب را در پایان نامه دکترای ذکر شده در پی نوشت ۲۹ تصحیح کرده است.

۳۲. ر.ك:

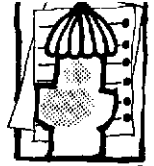
Muranyi, Materialien, pp14-29.

بخش‌های موجود، هنوز چاپ نشده‌اند. همچنین نسخ خطی‌ای از دیگر کتب فقهی وی باقی مانده است.

۳۳. ر.ك:

Aguade, El Libro del escrupulo religioso.

تصحیحی از کتاب الورع را Aguade برای چاپ، آماده کرده است.



است. همه این آثار، در اندلس تدریس و روایت می شده اند.

محوریت نقش حدیث در کتاب های او را در آثاری که بر جا مانده، می توان از وجود بخش های حدیثی در آنها دریافت؛ ویژگی ای که توسط ساخت، به عنوان امری واضح، مورد تأکید قرار گرفته است؛^{۳۴} گرچه هنوز نقش غالب را در این کتاب، رأی شاگردان مالک بر عهده دارد و به ما امکان نمی دهد که کتابش را به عنوان یک مصنف، به عنوان مثال، همانند مجموعه جمع آوری شده در همان زمان، توسط بخاری (م ۲۵۶ق/ ۸۷۰م) تلقی کنیم.^{۳۵}

درباره ابن حبیب، نقل شده که وی آثاری نوشته است که منحصرأ حدیثی بوده اند؛ اما این کتب، مفقود شده اند.^{۳۶} از سوی دیگر، این نکته با ارزشی است که اشاره شود شرح حال نگاران اندلسی، او را به دلیل خطاهای چندی که در نقل روایاتش بوده، محدث ثقه ای نمی دانند و وی را جرح نموده اند. به عنوان مثال، ابو عبد الملك بن عبد البر، با وجود این که از او با عنوان کسی که حدیث را به اندلس وارد کرد (ر. ک: پی نوشت ۵) یاد کرده، راجع به وی می گوید:

ابن حبیب، طرُق صحیح نقل حدیث را نمی دانسته است؛ اشتباه های بسیاری در

۳۴. ر. ک:

Muranyi, *Materialien*..., p23.

جالب توجه است که بخشی از مطالب کتاب های ابن حبیب، حاوی احادیث و کارکردشان در اندیشه فقهی او بوده است. ابن حبیب در دادن فتوا برای حمایت از برادرش هارون، از حدیثی استفاده کرد که به کفر گویی متهم شد. ر. ک:

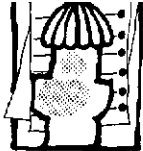
Fierro, *La heterodoxia*..., p55.

۳۵. ر. ک:

Muslim studies, II, 216-226.

۳۶. ابن الفرّسی بیان می دارد که ابن حبیب، حدیث پیامبر (ص) و اصحاب و تابعیان را جمع آوری می کرد. ابن حبیب، همچنین کتابی با عنوان غریب الحدیث، به منظور رقابت کردن با کتاب نوشته شده توسط ابو عبید (م ۲۲۳ق/ ۸۳۷م) در متشابهات حدیثی نگاشت. ر. ک:

Makki, *Ensayo*..., p266.



ذکر اسامی کرده است؛ از احادیث نادرست و قبیحی به عنوان اساس نظرهای فقهی استفاده می‌کرده است؛ مردم زمانش (اهل زمانه) او را به دروغگویی و کذب متهم کرده‌اند و از وی راضی نبوده‌اند.^{۳۷}

[تعبیر] «اهل زمانه» نباید به عنوان اشاره‌ای به فقهای هم عصرش فهمیده شود. آنها در غالب موارد، ابن حبیب را در زمینه احادیث، نادیده می‌گرفتند.^{۳۸} به نظر می‌رسد [این تعبیر،] اشاره‌ای باشد به محدثان متعلق به عصر شاگردان ابن حبیب؛ آنهایی که در عراق تلمذ کرده بودند و مهارت‌های لازم را برای علم رجال و علم الحدیث و راه‌های نقد (جرح) حدیث، فراگرفته بودند. بعد از بازگشت به اندلس، آنها قادر بودند در مورد نقاط ضعف آنچه که از روایات ابن حبیب فراگرفته بودند، داوری و قضاوت کنند و کاستی‌های روایت وی را مورد توجه قرار دهند. به عنوان مثال، ابن وضّاح، یکی از شاگردان ابن حبیب، طرق سماع یا قرائت روایت اسد بن موسی را مورد نقد قرار داده بود؛ چرا که اسد، اجازه روایت حدیث (دالّ بر سماع) به ابن حبیب نداده بود.^{۳۹} به نظر می‌رسد

۳۷. و كان لا يفهم طرقه و يُصَحِّفُ الْأَسْمَاءَ و يَحْتَجُّ بِالْمَنَاقِيرِ و كان اهل زمانه ينسبونه الى الكذب و لا يرضونه. همچنين، ر.ك: مدارك، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۳۱. اساساً انتقاد بیشتر به بی‌دقتی اش به جنبه‌های عادی تعلّم است (كان يتساهل في سماعه و يحتمل على طريق الاجازة اكثر روايته).

۳۸. تقریباً تمام معاصران ابن حبیب، این‌گونه توصیف شده‌اند: لا علم له بالحدیث. گرچه آنها در فقه، مسائل، شروط و ... ماهر بوده‌اند. استثنای ما محمد بن عیسیٰ الاعشی (م حدود ۲۲۱ ق/ ۸۳۵ م) است که نزد ابن عیینه و کعب تلمذ کرده بود (تاریخ، ش ۱۱۰۰؛ بغیة، ش ۲۱۳؛ مدارك، ج ۴، ص ۱۱۴-۱۱۶) و عباس المعلم که از ابو صالح، حدیث روایت می‌نمود (تاریخ، ش ۸۷۷) و داوود بن جعفر بن الصغیر که قبلاً ذکر شد (ر.ك: پی‌نوشت ۱۱؛ تاریخ، ش ۴۲۳؛ جذوة، ش ۴۳۰؛ بغیة، ش ۷۳۵؛ مدارك، ج ۳، ص ۳۴۶؛ دیباج، ج ۱، ص ۳۵۹). دو نفر خصوصاً به جهت روایت حدیث، ذکر شده‌اند: دحیم که نزد آدم بن ابی ایاس عسقلانی (م ۲۲۰ ق/ ۸۳۵ م) تلمذ کرده بود و در رباط عسقلان، به ابن وضّاح، حدیثی در فضائل آموخت (تاریخ، ش ۴۲۹) و یحیی بن یحیی اُزدی که یک حدیث در ورع به ابن وضّاح آموخت (تاریخ، ش ۱۵۵۲).

۳۹. ر.ك: تاریخ، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ مدارك، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۳۱ و

ابن وضّاح، روایتی که دارای چنین خطاهایی بوده باشد، از استادش نقل نکرده است.^{۴۰} علی‌رغم این واقعیت که ابن حبیب، اشتباهاتی براساس موازین نقد حدیث داشته است، باید او را به عنوان واردکننده واقعی حدیث به اندلس شناخت که در نتیجه مساعی اش در اواخر نیمه اول قرن سوم هجری، تعداد قابل توجهی از احادیث نبوی در اندلس شناخته گردید. این متون حدیث، اساساً ماهیت فقهی نداشت، برخلاف آنچه که در الموطأ یافت می‌گردد.^{۴۱}

۲. مرحله دوم

مجموعه احادیث وارد شده [به اندلس] در نیمه نخست قرن سوم هجری، به نقل از محدثان مدنی و مصری بود و هیچ مدرکی در دست نیست که در این دوره، تماس مستقیمی با محدثان عراقی برقرار بوده است. این نکته با ارزش است که عراق، فعال‌ترین مرکز در علم الحدیث بوده است. ابن حبیب و معاصرانش، همچنین نسل قبلی، سفرهای

>

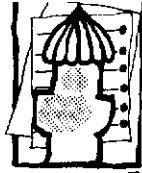
انتقاد ابن وضّاح، مستقیماً به محتوا نبود؛ بلکه به شکل روایت بود. در اعتصام شاطبی (۲ جلدی، بیروت، بی تا، ج ۲، ص ۱۶) روایتی است این‌گونه: «ابن حبیب عن اسد» که دقیقاً مشابه است با حدیثی در کتاب البدع ابن وضّاح (ج ۳، ص ۱) با این اسناد: ابن وضّاح عن ابن ابی مریم عن اسد بن موسی.

۴۰. ر.ك: مدارك، ج ۴، ص ۱۲۹ و مقایسه کنید با: التهذیب، ج ۶، ص ۳۹۰. تنها سه اثر از ابن وضّاح، توسط ابن خیر در فهرسه (ج ۱، ص ۲۰۲، ۲۶۵ و ۲۹۰) ذکر شده است.

۴۱. این، نکته جالبی است که به نظر می‌آید در اندلس، قُصَص [قصه‌گوینان] نبوده‌اند، در حالی که در دیگر مناطق جهان اسلام افراد فعالی بوده‌اند. مقدسی در قرن چهارم هجری با این حقیقت برخورد نموده بود. به نظر می‌آید که کتب فقهی، در اندلس، برای نخستین بار توسط قضات معرفی شده باشند. با توجه به تحقیق M. Marin و تحقیق من در مورد فعالیت فکری در اندلس در دوره اموی، بنگرید به دیدگاه اظهار شده توسط من در:

"La production in tellectuelle dans al-Andalus: ouvrages et transmission (ssII/ VIII-IV/X)", forth coming.

42. Juynboll. *Muslim Tradition*, pp 45-66.



خودشان را، به مصر و حجاز محدود کرده بودند. دلیل این کار را می باید در دشمنی روابط امارت اموی [اندلس] و خلافت عباسی جستجو کرد؛^{۴۳} وضعی که در ایام عبدالرحمان دوم، زمانی که محدثان اندلسی تحت سیطره آموزش های عراقی قرار گرفتند، تغییر کرد.^{۴۴} به واقع، در زمان عبدالرحمان دوم بود که بقی بن مخلد و ابن وضاح (معاصران مؤلفان صحاح سته) سفرشان را به شرق آغاز کردند و با محدثان عراقی دیدار کردند.

۱-۲. بقی بن مخلد (م ۲۷۶ق/ ۸۸۹م) ۴۵

بقی بن مخلد (از موالیان قُرطبه)، دوبار به شرق سفر کرد و ۲۵ سال، دور از اندلس اقامت نمود (از ۲۱۸-۲۵۳ق/ ۸۳۳-۸۶۷م). در این دوره، او نزد ۲۸۴ استاد تلمذ کرد که نیمی از آنها عراقی اند^{۴۶} و در میان آنها، نام های افراد شاخص علم الحدیث، همچون: احمد بن حنبل، یحیی بن معین و ابوبکر بن ابی شیبه به چشم می خورد. در ایام حکومت امیر محمد (۲۳۸-۲۷۳ق/ ۸۵۳-۸۸۶م) وی به اندلس بازگشت و با خود، چند اثر شرقی

۴۳. من در اهمیت داشتن تعالیم اسد بن موسی در این دوره در اندلس، به خاطر نسب اموی داشتن وی، مرددم. او از نوادگان خلیفه ولید بن عبدالملک بود. روایاتش اساساً مرتبط با زهد و مسائل اخروی بود. کمی بعد، تعدادی از احادیث راجع به سقوط امویان و برآمدن دوباره آنها در آینده، [به احادیث قیام و آخر الزمان] ارتباط داده شد. احادیث در این معنا به نظر می رسد که توسط عبدالرحمان سوم، به منظور تأیید عنوان خلیفه استفاده شده باشد، که متأسفانه حفظ نشده اند. ر. ک:

Fierro, "sobre La adapcion ded titulo califal por Abd al-Rahman III"

در مجلد چهارم شرق الاندلس.

۴۴. ر. ک:

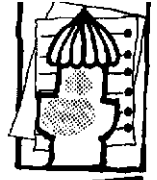
Levi prouencal, I, 254-278 and Makki, *Ensayo...*, pp172 and 178-208.

۴۵. شرح حال و کتاب هایش را اخیراً Marin، العمری و Avila مورد مطالعه قرار داده اند.

۴۶. فهرست این اساتید را در نوشته Avila ببینید:

"Nuevos datos...", pp339-367.

تاریخ بر اساس نسخه خطی اخبار، نوشته ابن حارث خُشنی ذکر شده است. ابن حیب یاد نشده است.



آورد: نوشته های شافعی (الرسالة و کتاب الفقه الاکبر و احتمالاً کتاب اختلاف مالک و الشافعی)، ۲۷ مصنف ابن ابی شیبیه، ۴۸ سیره عمر بن عبدالعزیز، نوشته محمد بن ابراهیم دورقی (م/۲۴۴۶ق/۸۶۰م) و تاریخ و طبقات خلیفه بن خیاط. همچنین بقی، موطا مالک را روایت کرده است، گرچه او روایت شرقی الموطا توسط ابو مصعب (م/۲۴۴۲ق/۸۵۶م) و یحیی بن عبدالله بن بُکیر (م/۲۳۱ق/۸۴۵م) را برگزید، نه روایت الموطا توسط یحیی بن یحیی لیشی را. عبدالله و یحیی، پسران لیشی - که از فقهای برجسته مالکی بودند - از موضع بقی ابراز ناخرسندی کردند و با او دشمن شدند.

بقی، فراتر از یک راوی حدیث بود و از میان آثاری که نگاشت، ابن حزم در رساله اش، بخصوص تفسیر القرآن و مسند او را ستوده است. ۴۹ این کتاب دوم در حقیقت، به شکل مُسند/مصنّف بود. کتاب، حاوی روایاتی بر اساس روایات اصحاب بود و به این شکل، یعنی بر پایه رجال (علی الرجال) و بر طبق فصول فقهی (علی ابواب) سامان یافته بود. ابن حزم می گوید که بقی، نخستین کسی بود که این نظم را به کار برد که به نظر می رسد برای اهداف کاربردی، چندان سودمند نبوده است. احتمالاً این، یکی از دلالتی باشد که بر عدم موفقیت این روش در میان اندلسیان اقامه شده است. ۵۰

ظاهراً تنها فهرستی از مسند باقی مانده است که حاوی نام های صحابیانی است که بقی

۴۷. ر. ک.:

Brunschvig, "polemtques...", pp75-82.

۴۸. منقولات بقی توسط ابن حزم، به نظر می رسد که همگی از این مصنف باشد. در مورد این منقولات بنگرید به: مقالة العُمَری، ص ۱۶۹-۱۷۸. روایت بقی، در مصنف ابن ابی شیبیه باقی مانده است. به عنوان مثال، در نسخه خطی لاله لی، شماره ۶۲۶ در کتاب خانه سلیمانیه (یاد شده در پانوش ۹).
۴۹. نفع، ج ۳، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ ترجمه نفع، ص ۷۵-۷۶.
۵۰. طبق نوشته ابن خیر در فهرسة (ج ۱، ص ۱۴۰) تنها شاگرد بقی که این کتاب را روایت کرده است، عبدالله بن یونس (م/۳۳۰ق/۹۴۱م) بوده است. فرد دیگری، یعنی عبدالله بن محمد بن حسین، مشهور به ابن اخی ربیع (م/۳۱۸ق/۹۳۰م) آن را تلخیص نمود.

از آنها روایت کرده است؛ همچنین تعداد روایاتش را نیز در بردارد.^{۵۱} محتوای این اثر را می‌توان از طریق اشخاص و آمار زیر، ارزیابی کرد:

از ۱۰۱۳ صحابی (بر طبق نظر ابن حزم: از بیش از ۱۳۰۰ تن)، تعداد کلی ۳۰۹۶۹ حدیث نقل شده است. به عنوان مثال، ۵۳۷۴ حدیث از ابو هریره، ۲۲۱۰ حدیث از عایشه، ۱۴۲ حدیث از ابوبکر، ۵۳۷ حدیث از عثمان، ۵۸۶ حدیث از علی (ع) و ۱۶۳ حدیث از معاویه بن ابی سفیان بوده است. بنابراین، براساس صحیحی بوده که ابن الفرضی بیان کرده است که بقی، اندلس را از حدیث پُر نمود (ملاً الاندلس حدیثاً و روایة).

در ذیل شرح حال وی، ابو عبدالملک بن عبدالبر اشاره کرده است:

كان بقی^{۵۲} أول من کثر الحدیث بالاندلس و نشره.

به واقع، بقی، فراتر از محدثان معاصرش تلقی شده و برترین نماینده اهل حدیث در زمان خود بوده است. مسند/ مصنف وی، هدفش را نشان می‌دهد که ارائه دادن یک نظام فقهی است، به همان شیوه که شافعیان و حنبلیان، شروع به تدوین این گونه آثار کرده بودند. بنابراین، تعجب برانگیز نیست که نام بقی در طبقات شافعیان و حنبلیان، ذکر شود، در حالی که نامش در کتاب‌های طبقات مالکی نیست.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲-۲. محمد بن وضاح (م ۲۸۷ق/ ۹۰۰م)^{۵۳}

شرح حال ابن وضاح، دیگر فقیه‌هایی که گفته شده علم الحدیث را در اندلس معرفی

۵۱. ر. ک:

Marin, "Baqi...", pp204-208.

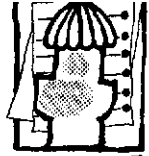
با فهرستی از نسخ خطی موجود و تصحیح العمری با مطابقت بین کتب بقی و ابن حنبل.

۵۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۹۱.

۵۳. زندگی او و کتابش، توسط معمر، در اثر تک نگاری اش مورد مطالعه قرار گرفته است. بنگرید به

مرور کلی آن توسط من در: شرق الاندلس، مجلد سوم (۱۹۸۶)، ص ۲۶۱-۲۶۵ و مقدمه من بر

تصحیح جدید کتابش البدع.



[/ ترویج] کرده است، نکات مشترک چندی با بقی دارد و همانند وی، موالی نسب بود (پدر بزرگش مردی معتق، از آزاد شدگان نخستین امیر اموی بود) و دوبار به شرق سفر کرد. هدف نخستین سفرش جمع آوری اطلاعاتی راجع به زهاد بود و بدین گونه، او علاقه مند به جمع آوری حدیث گردید. دومین مسافرتش تنها برای فراگیری حدیث بود و او به شکل جدی این کار را انجام داد، آن گونه که می توانیم بگویم او نزد ۲۶۵ استاد، تلمذ کرد که بسیاری از آنها اساتید بقی نیز بودند. تنها، برخلاف بقی، او از بصره دیدار نکرد. بعد از بازگشت به اندلس (بعد از سال ۲۴۵ق/ ۸۵۹م) ابن وضّاح، همانند بقی، بسیاری از آثار شرقی را روایت کرد که مهم ترین آنها عبارت اند از: مصنف وکیع بن الجراح (م ۱۹۷ق/ ۸۱۲م)، الجامع الکبیر سفیان ثوری (م ۱۶۱ق/ ۷۷۸م)، مسند ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق/ ۸۴۹م)،^{۵۴} السیر فزاری^{۵۵} و فضل الجهاد، نوشته ابن المبارک (م ۱۸۱ق/ ۷۹۷م). گرچه اهمیت ابن وضّاح به عنوان یک راوی معتبر (و در این جایگاه، همانند منزلت بقی) در روایت کتب مالکی، خصوصاً موطا مالک (به روایت یحیی بن یحیی) و مدونتی سخنون است، روایتش از سخنون، به نحو جدی، باعث رواج آثار سخنون در اندلس گردید.^{۵۶} برخلاف بقی، ابن وضّاح، جایگاه برجسته ای در طبقات مالکی دارد و تبحرش به عنوان یک محدث، او را قادر به تصحیح خطاهایی که در اسناد روایت یحیی بن یحیی از موطا یافت می شد، کرده بود.^{۵۷} به واقع، به نظر می رسد ابن وضّاح، در علم رجال، تبحر فراوانی داشته و ابن حجر عسقلانی به مهارت او اشاره نموده است. برخلاف بقی،

۵۴. این مسند، در کتاب خانه توفیقی، نسخه خطی شماره ۲۹۰، موجود است. در سلسله روایت، ابن وضّاح ذکر نشده است.

۵۵. ر. ک:

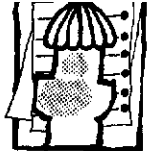
M. Muranyi, "Das Kitab al-siyar von Abu Ishaq al-Fazari", JSAI, VI(1985), pp63-97.

نسخه خطی بررسی شده، روایت ابن وضّاح را دارد:

۵۶. ر. ک: مقاله Forneas

۵۷. این تصحیحات در نسخه خطی اخبار، نوشته ابن حارث خُشنی موجود است. ر. ک: معمر، محمد

بن وضّاح، ص ۳۴۷-۳۴۸.



از ابن وضّاح به عنوان مؤلف مسند یا مصنّف یاد نشده است. او اساساً کتب رجالی مانند کتاب های العباد و العواید، تسمیة رجال عبدالله بن وهب، مناقب مالک بن انس و سیرة عمر بن عبدالعزیز نوشته که همگی آنها مفقود شده اند. تنها کتابی که از او باقی مانده، کتاب البدع است که در آن، احادیثی از محدّث اُموی نسب ساکن مصر، یعنی اسد بن موسی (م ۲۱۲/ق ۸۲۷م) و کتاب وی النظر الی الله تعالی گردآوری کرده است.

تفاوت دیگر او با بقی این است که دانش او در حدیث، مورد تردید بوده است؛ خصوصاً شاگردش احمد بن خالد (م ۳۲۲/ق ۹۳۴م) ابن وضّاح را متهم کرده است که بسیاری از احادیث را در مواردی که صحّت آنها به خوبی عیان بوده، نپذیرفته است. همچنین او را متهم کرده که خطاهای بسیاری داشته است که از طریق او نشر شده اند:

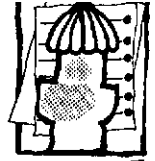
وكان ابن وضّاح كثيراً ما يقول ليس هذا من كلام النبي في شيء هو ثابت من

كلامه وله خطأ كثير محفوظ عنه. ۵۸

این انتقاد، می تواند مرتبط با موضع مبهم ابن وضّاح نسبت به اهل حدیث و موضع هواخواهان او نسبت به مالکیان اهل رای باشد. همچنین می توان گفت که این جایگاه، تحت الشعاع رفتار خود وی بوده، در دوره ای که مالکیان، اقداماتی بر ضد بقی انجام دادند. این ابهام، همچنین به دلیل این واقعیت نیز هست که گرچه او یک محدّث بود، ضد شافعی نیز بود و در اندلس رواج داد که شافعی، غیر ثقه است. علی رغم تفاوت های بین ابن وضّاح و بقی، هر دوی آنها به نظر می رسد نخستین فقهای بودند که علم الحدیث را در اندلس، ترویج کردند و نظر عبدالملک بن حبیب که اینان را پیشتازان (اوائل) این علم دانسته است، به عنوان خیری درست، می تواند مورد قبول قرار گیرد.

۵۸. در مورد نسخه خطی موجود، ر. ک.:

M.Muranyi, "Fragmente aus der Bibliothek des Abu l-Arab al-Tamimi (st333/944-945) in der Handschriften sammlung von Qariawan Qairawaner miscellaneen I", ZDMG, 13 (1986), pp512-35.



مواجهه بین اهل رأی و اهل حدیث

۱. آزار محدثان

فقه‌های معاصر بقى و ابن وضّاح، این گونه توصیف شده اند:

اهل رأی و تقلید که از هر بحث تحقیقی حدیثی گریزان اند، شیوه‌های تحقیق و

بررسی حدیث را به کار نمی‌بندند و مخالف فزونی دانش اند.^{۵۹}

در میان اندلسیان، رأی مالک و شاگردانش بسیار معتبر است. همراه با تقلید

پاسخ‌هایی که به شکل مدوّن یافت می‌گردد، آنها مخالف محدثان هستند و

محدثان را قبول ندارند.^{۶۰}

تقلید، دینشان گردید و پیروی کردن، موجب یقینشان. هرگاه فردی از شرق با

علم حدیثی که اندوخته بود، می‌آمد، آنها او را از رواج دانش باز می‌داشتند و او

را تحقیر می‌کردند، مگر این که وی خود را در میان مالکیان، پنهان می‌کرد

[/تظاهر به مالکی بودن می‌نمود] و دانش خود را به شکلی غیر اصلی ارائه

می‌داد.^{۶۱}

یکی از فقه‌هایی که مخالفت مالکیان را برانگیخته بود، بقى بن مَخلد بود؛ چرا که او

روایاتی در مخالفت با مالک، روایت کرد (الروایات المختلفة لرایهم)،^{۶۲} و در سرزنش

۵۹. أصحاب الرأی و التقلید، الزاهدون فی الحدیث، الفارون عن علوم التحقیق، المقصرون عن التوسع

فی المعرفة: ابن حیان، مقتبس، ص ۲۴۸ و ابن عبدالبر، بیان، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰. مقایسه کنید

با: سیر، ج ۱۳، ص ۲۹۰-۲۹۱: کان علمهم بالمسائل و مذهب مالک، و کان بقى یفتی بالائثر.

۶۰. واما کان الغالب علی أهلها... رأی مالک و أصحابه و التفقه فی المسائل المدوّنیة و كانوا ینبصون

لاهل الحدیث و لایرضونهم: ابن حیان، مقتبس، ص ۲۶۴ و مقایسه کنید با:

Turki, *Polemiques...*, pp8-14 and 48-49.

۶۱. فصار التقلید دینهم و الاقتداء یقینهم و کما جاء احد من المشرق بعلم دفعوا فی صدره و حَقَّروه من

أمره، الا ان یستتر عندهم بالمالکیة و یجعل ما عنده من علوم علی رسم التبعية: ابن العربی،

عواصم، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱.

62. Avila, "Nuevos datos...", p333.

کردن تقلید (لا یقلد احد من اهل العلم)^{۶۳} و پیروی از «مذهب الحدیث و النظر».^{۶۴} هیچ یک از این مواضع، برای ابن وضّاح ذکر نشده است. در میان مجموعه روایاتی که موجب ستیز بقی با مالکیان گردید، منابع، بر الرسالۃ‌ی شافعی و مصنّف ابن ابی شیبّه تأکید دارند. واکنش نسبت به مصنّف ابن ابی شیبّه، بسیار تند بود. در مورد یکی از مالکیان برجسته قرطبه، اصبع بن خلیل (م ۲۷۳ق/ ۸۸۶م)، بیان شده است که تا بدان حد پیش رفت که بیان کند ترجیح می‌دهد سرِ خوگ در میان کتاب‌های او باشد تا با مصنّف ابن ابی شیبّه. اصبع بن خلیل، پیرو متعصّب رأی ابن القاسم بود (کان متعصّباً لرأی اصحاب مالک و لابن القاسم من بینهم). بی‌هیچ تردید، او از مالکیانی بوده که آزار دادن بقی را به اتهام اظهار بدعت، الحاد و زندقه آغاز نمودند و مجازات مرگ برای او طلب می‌نمودند. شواهد چندی این اتهامات را تأیید می‌کند و از میان آنها، ابن وضّاح، بقی را به روایت مناکیر، متهم نموده است. بقی به دلیل ترس و احساس خطر برای ادامه زندگی اش، پنهان شد و از اندلس گریخت. گرچه او نهایتاً از سوی امیر محمد، مورد حمایت قرار گرفت و امیر، زندگی اش را نجات داد و او به قرطبه بازگشت.^{۶۵}

بقی، تنها محدثی نبود که مورد آزار قرار گرفت. دوستش محمد بن عبدالسلام خُشَنی (م ۲۸۶ق/ ۸۹۹م)، نواده ابو ثعلبه خُشَنی صحابی، وضعیتی مشابه یافت. او در شرق، نزد شاگردان اصمعی (م ۲۱۳ق/ ۸۲۹م) و ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق/ ۸۳۸م) تلمذ کرد و کتاب‌های چندی را به اندلس برد و معرفی کرد، مثل مصنّف سفیان بن عیینه، سیره ابن هاشم، تاریخ فلاس و ناسخ القرآن و منسوخه، نوشته ابو عبید. او به خاطر کتاب اخیر بازداشت گردید؛^{۶۶} به دلیل بیان این که برخی از آیات قرآن، توسط آیات دیگر،

63. Ibid, pp331.

۶۴. همان جا. پیروان شافعی در کتب تراجم اندلس، به عنوان پیروان مذهب الحجة و النظر، وصف شده‌اند.

۶۵. بنگرید به روایت مفصل این سفر در مقاله ام: 6.2. La heterodoxia...

۶۶. به نظر می‌آید که علمای اندلس، با عقیده «الناسخ و المنسوخ»، تا آن زمان، آشنایی نداشته‌اند. گرچه در مورد عبدالملک بن حبیب گفته شده است که کتاب الناسخ و المنسوخ نگاشته است..

منسوخ گردیده‌اند. او به بیان رأی نادرست دربارهٔ آیات ناسخ و منسوخ و اظهار این که برخی احادیث توسط برخی احادیث دیگر منسوخ گردیده‌اند، متهم گردید.

خُشَنی تلاش نمود با استناد به آیات ۱۰۰ تا ۱۰۶ سورهٔ بقره، به صاحب السوق بقبولاند که این عقیده، در خود قرآن وجود دارد؛ گرچه در اثبات نظرش ناموفق بود. تنها به واسطهٔ حمایت امیر محمد بود که بعد از گذراندن سه سال در حبس، آزاد شد.^{۶۷}

۲. نزاع بر سر مسئلهٔ بالا بردن دست‌ها در نماز

آزار دیدن بقی و ابن عبدالسلام خُشَنی، نشان می‌دهد که معرفی کتب و عقاید اهل حدیث، تهدیدی برای عقاید مالکیان حاکم بر اندلس تلقی می‌شده است و این، باعث فزونی اختلاف بین آنها بود. ما اطلاعاتی از مورد خاص دیگری از این اختلافات، بین اندلسیان اهل رأی و اهل حدیث داریم و آن، راجع به مسئلهٔ بالا بردن دست‌ها در هنگام نماز است (رفع الیدین فی الصلاة). روش پذیرفته شده در اندلس، نظر ابن القاسم بود که طبق آن، تنها یک بار بالا بردن دست‌ها در آغاز نماز جایز بود (در هنگام تکبیره الاحرام). او این عقیده را بر طبق رأی مالک ابراز کرده بود، بدون آن که در این مورد به حدیثی استناد کند. همان عقیدهٔ ابن القاسم را حنفیان اتخاذ کرده بودند که مبتنی بر احادیثی بود (با اسناد کوفی) که آنها را به روایت از ابن وهب و وکیع، سحنون در مدونه‌اش ذکر نموده بود.

محدثان قُرطبه، یعنی بقی بن مَخْلَد، ابن عبدالسلام خُشَنی و قاسم بن محمد (م ۲۷۷ق/ ۸۹۰م)^{۶۸} همچون شافعیان و حنبلیان، بالا بردن دست‌ها را در هر تکبیر و رکوع، جایز می‌دانستند، با استناد به حدیث روایت شده توسط عبدالله بن عمر صحابی که طبق آن، پیامبر (ص) دستانش را در آن مواقع، علاوه بر هنگام تکبیره الاحرام، بالا می‌برده است. این حدیث، توسط دیگر افراد و سفیان بن عَیْنَه و مالک در الموطأ نقل شده بود و در این حقیقت آخر، تردیدی نیست. باید تأکید شود که محدثان فوق، ذکر این واقعیت را

۶۷. در مورد روایت مفصل این سفر، بنگرید به مقاله‌ام: La heterodoxia..., 6.3.

۶۸. در مورد این موالی از نسل ولید بن عبدالملک، بنگرید به پی‌نوشت ۷۵.



که براساس نقل‌های مشهور، بسیاری از صحابی‌ان، در نماز چنان می‌کرده‌اند، طبق حدیث ابن عمر، قبول داشته‌اند؛ اما حدیث را با حدیثی (با اسناد کوفی) که می‌گوید پیامبر (ص)، دست‌ان خود را جز یک بار (الا مرّة) در آغاز نماز بالا نمی‌برد، منسوخ تلقی می‌نمودند.

مجادله بین اهل حدیث و مالکیان به نظر می‌رسد بسیار حاد بوده است. اصیغ بن خلیل، یکی از مالکیان متأخر که در قبل ذکر شد، تا آن جا پیش رفت که حدیثی جعل کرد دالّ بر بالا نبردن دست‌ان (جز در تکبیرة الاحرام) که در آن، ادّعا نمود که نه تنها پیامبر (ص) که چهار خلیفه اوّل نیز چنین می‌کرده‌اند. متن و سلسله سند این حدیث جعلی، بسیار ناقص بود و اصیغ، بی‌هیچ گذشتی [به واسطه ایرادات این حدیث،] مورد تمسخر قرار گرفته بود.

مدرک با ارزشی هست که موضع هر دو طرف اهل رأی و اهل حدیث، می‌توانسته با حدیث، مورد تأیید قرار گیرد. بنابراین، قابل توجه است که اصیغ، به جعل حدیث به منظور تقویت بیشتر نظر ابن القاسم - که خود، پیرو او بوده - احساس نیاز کرده بود.

این حقیقت، به نظر می‌رسد اشاره دارد که اصیغ، دانسته بود که این عقیده، تنها رأی مالکیان مصری بود و از احادیث جمع‌آوری شده در مدونه بی‌اطلاع بود و در حقیقت، آن روایت را قبول نداشت. با صرف نظر کردن از این که چه مشکلاتی در مخالفت با حجّیت احادیث نبوی به روایت فقیه مالکی بوده، او سعی کرد عقیده اش را با جعل حدیث، به پیامبر (ص) نسبت بدهد. چون اصیغ هیچ چیز از ضوابط علم الحدیث نمی‌دانست، حدیث جعلی اش نمی‌توانست از نقد افراد متبحر، در امان بماند. علی‌رغم این شکست، نظر ابن القاسم رها نشد و مقبولیتش تا زمان ناصریان، به طول انجامید و گاه‌گاهی به عنوان امری جدلی نمود می‌یافت؛ ولی به عنوان اعتقاد اساسی مالکیان اندلسی دوام نیافت.^{۶۹}

۳. همزیستی اهل رأی و اهل حدیث

از زمانی که امیر محمد تصمیم به حمایت از بقی و بعد خشنی گرفت، هیچ مدرکی در دست نیست که مالکیان برای بار دیگر، به آزار محدثان پرداخته باشند. دلایل تصمیم امیر محمد، مشخص نیست. شاید بتوان این کار را وسیله ای جهت تضعیف قدرت فقهای مالکی دانست که از ایام عبدالرحمان دوم، قدرشان گسترش یافته بود.^{۷۰} برخی منابع، امیر محمد را حامی عقاید اهل حدیث معرفی می کنند؛ گرچه او هیچ تلاشی برای جایگزین کردن محدثان به جای مالکیان و همچنین تغییر دادن حکام و فقهای مشاورش ننموده بود. همین وضعیت، در دوره حکومت امیر عبدالله و امیر عبدالرحمان سوم، قابل مشاهده است.^{۷۱} تنها دو استثنا وجود دارد: صاحب الوثائق و قاضی که هر دو شافعی بودند؛ گرچه در اداراتشان بر طبق عقاید مالکیان عمل می نمودند.^{۷۲} این دوگانگی، در عملکرد فقهای این دوره نیز وجود دارد.

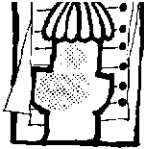
یکی از آنها ابن وضاح بود. ما پیش تر دیدیم که او علی رغم تبخّرش به عنوان محدث و تشابه سابقه اش با بقی، آماده بود که در محاکمه بقی، بر ضد وی سخن بگوید. این موضع، می تواند به دلیل احساس ترس از آزار خودش یا احتمالاً به علت حسد او نسبت به بقی باشد. همچنین می توان به عنوان موضع معتدل محدثی که مالکی نیز بوده و نمی خواسته عمل غالب فقهای در اندلس را تغییر دهد، تبیین گردد. این

۷۰. ر. ک: مقاله Mones.

۷۱. فقها، مشاوران در دوره امارت اموی مالکی بوده اند. ر. ک:

M. Marin, "sra et ahl-al-sura dans al-Andalus", studia Islamica, LXII (1985), pp25-51.

۷۲. در مورد اولی در صفحات آتی سخن خواهیم گفت. برای دومی، اسلم بن عبدالعزیز (۳۱۹ق/۹۳۰م) بنگرید به: تاریخ، ش: ۲۷۸؛ جنذوة، ش: ۳۲۲؛ بغیة، ش: ۵۷۱؛ قضاة، ص: ۲۲۵-۲۳۷ و ۱۵۵-۱۶۰. در مورد منذر بن سعید بلوطی، قاضی قرطبه در ایام خلافت عبدالرحمان سوم، گفته شده که ظاهری و معتزلی یا حتی شیعه بوده است؛ نکته ای که شایستگی برای تحقیق دارد.



توضیح آخری به نظر می‌رسد با تصویر ارائه شده از ابن وضّاح توسط یکی از اصحابش تأیید گردد:

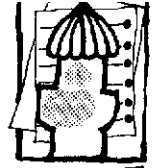
من نمی‌توانم رقیبی برتر برای ابن وضّاح تصور کنم. او همچون طیبی حاذق بود برای هر بیماری که با وی مواجه می‌گردید، با بهترین رفتار در هر مورد. در حقیقت، زمانی که اهل رای به نزد ابن وضّاح می‌آمدند، او پاسخ آنها را بر طبق نظر اهل رای می‌داد و چون اهل حدیث به نزد او می‌آمدند، پاسخ آنها را بر طبق نظر اهل حدیث می‌داد.^{۷۳}

نمونه دوم، در مورد قاسم بن محمد بن قاسم بن سیّار است. پیش‌تر ذکر شد که در مجادله بر سر مسئله «رفع الیدین فی الصلاة»، او به عنوان فردی از اهل حدیث، نقش داشته است. قاسم، از موالی اموی قرطبه بود و دوبار به شرق سفر کرد و شش سال در اندلس حضور نداشت. در این دوره، علاوه بر تلمذ نزد دیگران، نزد اصحاب مصری شافعی (یعنی مزنی و ربیع بن سلیمان) تلمذ نمود. او از لحاظ شرح حال، شافعی است؛ اما ابن ابی دُلیم (م ۳۵۱ق/ ۹۶۲م) از وی به عنوان فقیه مالکی در طبقات خود یاد می‌کند؛^{۷۴} با این توضیح که قاسم، دیدگاهش در موافقت با مالک است و تنها بر آن عمل می‌کند؛ وگرنه چون مورد سؤال قرار گیرد، رأیش با مذهب شافعی موافقت دارد. قاسم، این موضع را تصدیق کرده و بیان نموده که لزوم پیروی از مذهب غالب در اندلس را احساس می‌کرده است.^{۷۵} به عنوان مثال، امیر عبدالله از صاحب الوثائق، نظرش را راجع به

۷۳. ما كنت أشبه محمد بن وضّاح إلا بالطبيب العين الذي يقابل كل داء بما يصلح من الدواء؛ كان ياتيه اهل الراي فيفيدهم في باب الراي و ياتيه اهل الحديث فيفيدهم في باب الحديث: ابن حارث خُشني، اخبار، نسخة خطي، ص ۱۵۴a-۱۵۴b. مقایسه کنید با معمر، محمد بن وضّاح، ص ۹۳.

۷۴. این اثر، مفقود شده است. ر.ک: Pons, Ensayo..., p391.

۷۵. بنگرید به: تاریخ، ش ۱۰۴۷؛ جزوه، ش ۱۲۹۳؛ مدارک، ج ۴، ص ۴۴۶-۴۴۸، بخصوص، ص ۴۴۷. کان تفتی بمذهب مالک... قال أحمد بن خالد: قلت له أراك تفتي الناس بما لا تعتقد. هذا لا يحلُّ لك! قال: أنما يسألونني بمذهب جری فی البلاد فعرفتُ فأفتيتهم به ولو سالوني عن مذهبي أخبرتهم به.



مجازات بدعتگذار (قتل الزندق) پرسید؛ همچنین از دو فقیه دیگر، بقی بن مَخَلَد و محمد بن سعید بن مَلَوْن مالکی. بقی، نظری در حمایت از فرد زندق، بر اساس احتمال توبه (استتابه) بیان کرد که نظری خلاف عقیده مالک در الموطا بود. ابن مَلَوْن مالکی نیز با نظر بقی موافقت کرد. قاسم، برعکس، نظری خلاف استتابه ابراز کرد، در توافق با مالک و در مخالفت با شافعی.^{۷۶} بقی به شدت این نظر را رد کرد؛ گرچه در برخی منابع، موضع معتدل تری نیز به وی نسبت داده شده است.^{۷۷} این شواهد، نشان می دهد که توافقی بین نظر و عمل، در بخشی از محدثان بوده است.^{۷۸}

گرچه مدرکی نیست که تلاش هایی برای آشتی دادن عقاید اهل رای و اهل حدیث انجام شده باشد،^{۷۹} محدثان به دلیل عدم توانایی در تغییر عمل غالب، خود را مجبور به پذیرش این توافق می دیدند که مبتنی بر نظریات اصحاب مالک بود و اغلب نیز مطابق با نظر اساتیدشان نبود. مالکیان از سوی دیگر، آزار دادن محدثان را به یکباره متوقف نمودند. آنها از هر تلاشی برای تغییر دادن عمل فقهی دست کشیدند. احتمالاً این واقعیت که در حوزه کلامی، اختلافی بین آنها نبوده است، به این مصالحه یاری رسانده بود. به عنوان مثال، بقی بن مَخَلَد و عبدالله بن یحیی بن یحیی مالکی، هر دو به ستیز با عقاید معتزلی پرداختند و اوج این حملات، در ایام امیر محمد بود.^{۸۰}

حضور شافعیان از پایان قرن سوم هجری به بعد، هیچ فعالیت قابل توجهی را در

۷۶. در مورد روایت مفصل از این مشاوره، بنگرید به مقاله من:

La heterodoxia...7.1.

۷۷. ر.ك:

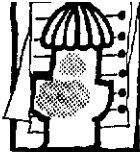
Avila, "Nuevos datos...", pp331 and 323.

۷۸. فتوای ابن الملوْن مالکی در حمایت از نظریه استتابه، نشان می دهد که برخی مالکیان، زمینه مطالعه [اجتهاد] را داشته اند.

۷۹. هیچ تلاشی توسط مالکیان در زمینه اصول فقه تا پایان قرن چهارم، انجام نشده بود. ر.ك:

Turki, polemiques....

80. Fierro, La heterodoxia..., 6.4.



زمینه رد مالکیان برنینگیخت.^{۸۱} این می تواند با کم شدن تعداد شافعیان ستیزه گر و گسترش سریع کتب شافعی در اندلس، توجیه گردد.^{۸۲} از سوی دیگر، مالکیان نمی توانستند از شناخت اعتبار روز افزون احادیث نبوی دوری گزینند. مورد اصبع بن خلیل و شکست تلاش وی در جعل حدیث، در خاطره ها مانده بود. بنابراین، ما مالکیان اندلس را علاقه مندتر به متون حدیثی الموطا می یابیم و شاهد نگارش کتاب هایی در این مورد، از سوی آنها هستیم: یکی کتاب رجال الموطا،^{۸۳} دومی مسند حدیث الموطا،^{۸۴} و دیگری غرائب حدیث مالک بن انس ممن لیس فی الموطا.^{۸۵} عناوین همه اینها در تألیفات گذشته، غایب بود.

همچنین محدثان اندلسی نیز در نوشتن ردیه بر مخالفان، خیلی فعال ظاهر نمی شوند. ما تنها کتاب قاسم بن محمد با عنوان الايضاح فی الرد علی المقلدین را می شناسیم. اگر فعالیت جدلی چندان مهم به نظر نمی رسد، در عوض، فعالیت زیادی در گسترش حدیث وجود داشت. کتاب های نوشته شده توسط ابوداود و نسایی، در ابتدای قرن چهارم هجری، [در اندلس] شناخته شده بودند. کتاب السنّة ابوداود، پُر

۸۱. ما تنها می دانیم که کتابی با عنوان الرد علی الشافعی توسط یوسف بن یحیی مغربی (م ۲۸۸ق/ ۹۰۰م) نوشته شده است. او مهم ترین راوی واضحهی ابن حبیب است و کتاب را در دوره اقامت در افریقای شمالی نگاشت. همان گونه که یحیی بن عمر اندلسی (که در همان سال در گذشته است) در قیروان، کتابی در این مورد نگاشت. علمای افریقا در نگاشتن کتاب بر ضد شافعی، فعال تر بوده اند. بنگرید به: تصحیح اخیر از کتاب الرد علی الشافعی، نوشته محمد بن اللباد قیروانی (م ۳۳۳ق/ ۹۴۴م)، تونس، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۶م.

۸۲. ابن خیر، تنها یکی از آثار شافعی (کتاب مختلف الحدیث) را می شناخته است. فهرسة، ج ۱، ص ۱۹۶. کتاب، توسط اسلم بن عبدالعزیز (بنگرید به: پی نوشت ۷۲) روایت شده بود.

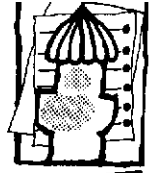
۸۳. نوشته شده توسط یحیی بن ابراهیم بن مؤزین (م ۲۵۹ق/ ۸۷۳م). ر. ک: فهرسة، ج ۱، ص ۹۲-۹۳.

Ma kki, *Ensayo...*, p137; GAS,I,P473.

۸۴. نوشته شده توسط احمد بن خالد (م ۳۲۲ق/ ۹۳۴م) و محمد بن عبدالله بن عیشون (م ۳۴۱ق/ ۹۵۲). ر. ک: مدارك، ج ۴، ص ۱۷۴-۱۷۸ و ج ۶، ص ۱۷۲-۱۷۳. همچنین، ر. ک:

Makki, *Ensayo...*, pp200-201.

۸۵. نوشته شده توسط قاسم بن اصبع (م ۳۴۰۲ق/ ۹۵۱م). ر. ک به رساله ابن حزم در: نفع، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ترجمه نفع، ص ۷۷-۷۸.



ارج و شان بود^{۸۶} و به عنوان الگو، مورد استفاده محمد بن عبدالملک بن ایمن (م/۳۳۰ق/۹۴۱م) و قاسم بن اصبح (م/۳۴۰ق/۹۵۱م) قرار گرفت، زمانی که آنها مصنفات خود را تدوین می کردند؛ گرچه اینک، این آثار، موجود نیستند.^{۸۷} دو اندلسی، مستقیماً از نسایی، سنن وی را فراگرفتند: ابن احمر اموی (م/۳۵۸ق/۹۶۸م) و محمد بن قاسم بن محمد سیار (م/۳۲۸ق/۹۳۹م). روایات راجع به فضائل علی بن ابی طالب را ابن الاحمر حذف کرده بود. علت این حذف، تنها به خاطر تعلقشان به امویان نبوده است؛ بلکه می تواند با توجه به این واقعیت نیز بوده باشد که اساساً این روایت ها را سماع ننموده است؛ چرا که در همان سالی که او سنن را در مصر تلمذ می کرد (۲۹۷ق/۹۰۹م)، فاطمیان بر افریقا استیلا یافتند.^{۸۸} کتاب های بخاری، مسلم و ترمذی تا نیمه دوم قرن چهارم هجری [به اندلسیان] شناسانده شدند. سنن الترمذی، مقبولیتی همچون دیگر کتب نیافت. ابن حزم در رساله اش تنها مجامع بخاری، مسلم، ابو داوود و نسایی را ذکر کرده است و بیان می دارد که مسند/مصنف بقی، می تواند با آنها همسری کند.

ما شاهد بودیم که قبلاً در نیمه دوم قرن سوم، مصنفات و کعب بن جراح، ابن ابی شیبه و سفیان بن عیینه شناخته شده بودند. بعد از آن، این روند با معرفی مصنف عبدالرزاق،^{۸۹} حماد بن سلمه^{۹۰} و سعید بن منصور،^{۹۱} دنبال شد. در مورد مسانید، نخستین مسندی که

۸۶. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۷ و Makki, Ensayo..., p204, note 1.

۸۷. ر.ک به رساله [ابن حزم] در نفع، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ترجمه نفع، ص ۷۷-۷۸.

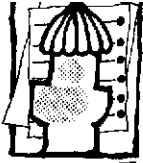
۸۸. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۱۰. [ترویج فضائل علی (ع) از جانب محدثان اهل سنت، می توانست به تحکم موقعیت فاطمیان (به عنوان فرزندان علی) در برابر عباسیان و امویان بینجامد.

(ویراستار)]

۸۹. به وسیله احمد بن خالد، شناسانده شده بود. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۱.

۹۰. نیز به وسیله احمد بن خالد، شناسانده شده بود. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۳۴.

۹۱. به وسیله محمد بن احمد بن محمد بن یحیی بن مفرج (م/۳۸۰ق/۹۹۰م). ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۶. او همچنین روایت وهب بن مئنه را معرفی کرد. ر.ک:



شناخته شد، مسند ابن ابی شیبیه (که ذکرش رفت) و مسند اسد بن موسی بود.^{۹۲} مسند ابن حنبل تا پایان قرن چهارم شناخته نشده بود.^{۹۳} در میان مسانیدی که به جمع آوری جداگانه روایات از هر محدث پرداخته اند، مورد راوی دیرینه سال: ابن ابی الدنیا علی بن عثمان خطّاب، قابل توجه است^{۹۴} که در سال ۳۱۱ق/۹۲۳م، به فردی اندلسی [به نام] تمیم بن محمد بن احمد (م ۳۶۹ق/۹۷۹م) حدیث تعلیم می داد. ابن ابی الدنیا ادعا می کرد که ۳۶۵ سال سن دارد و به همین دلیل، به راحتی به روایت مستقیم از ابوبکر، عمر، عثمان و علی می پرداخت. تمیم در پذیرش ادعای ابن ابی الدنیا مشکلی نمی دید و بعد از بازگشتش به اندلس، بدون هیچ تردیدی به روایت کردن احادیث سماع نموده نزد وی و دیگر اساتید دیرینه سال (معمّر) خویش پرداخت.^{۹۵} کتاب های غریب الحدیث ابن قتیبه (م ۲۷۶ق/۸۸۹م) و ابو عیبه، توسط دو تن از شاگردان ابن وضّاح، در اندلس شناسانده شدند.^{۹۶} از میان اندلسیانی که کتابی در مورد غریب الحدیث نگاشته اند، می توانیم محمد بن عبدالسلام خُشّنی را بر شماریم.^{۹۷} همچنین قاسم بن ثابت و پدرش ثابت بن حزم (م ۳۱۳ق/۹۲۵م) از منطقه سرقسطه است که کتاب تمجید شده ای به نام الدلائل نگاشت.^{۹۸} در همین نیمه نخست قرن چهارم هجری، طبقات ابن سعد،^{۹۹} کتاب ضعیف الرجال، نوشته الفلاس^{۱۰۰} و تاریخ های

۹۲. به وسیله سعید بن عثمان اعناقی (م ۳۰۵ق/۹۱۷م) شناسانده شده بود. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲. و مطالعة R.G.Khoury در تصحیح کتاب الزهد اسد بن موسی (ویسبادن، ۱۹۷۶م).

۹۳. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰. مدرکی بر شناسانده قدیم تر وجود ندارد.

۹۴. در مورد او، ر.ک: Muslim studies, 2, 167.

۹۵. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۲.

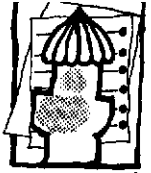
۹۶. اوکی توسط قاسم بن اصیغ و دومی توسط احمد بن خالد، شناسانده شده بودند. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۸۸ و ۱۸۶.

۹۷. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۱۹۵.

۹۸. ر.ک: مدارک، ج ۵، ص ۲۴۸؛ فهرسة، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۴. این کتاب، هنوز چاپ نشده است.

۹۹. این کتاب را احمد بن خالد معرفی کرده بود. ر.ک: فهرسة، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵.

۱۰۰. به وسیله محمد بن قاسم بن محمد بن سنیار (م ۳۲۸ق/۹۳۹م) معرفی شده بود. ر.ک: فهرسة،



ابن ابی خثیمه^{۱۰۱} و یحیی بن معین^{۱۰۲} شناخته شده بودند. یکی از فقهایی که تاریخ یحیی بن معین را معرفی کرده بود، احمد بن سعید بن حزم (م ۳۵۰/۹۶۱م) بود و او خود، یکی از نخستین معجم های شرح حال نگاری را درباره محدثان اندلسی نگاشت.^{۱۰۳} قبل از او ابو عبدالمملک بن عبدالبر، این موضوع را در تاریخ مفقود شده اش مورد توجه قرار داده بود. ما پیش تر با نام او به عنوان راویت کننده از «اوائل»، در ورود حدیث به اندلس، برخورد نمودیم. ابو عبدالمملک بن عبدالبر، به دلیل توجهش به حدیث، متهم بود که شافعی است. او دوست نزدیک عبدالله، یکی از پسران خلیفه عبدالرحمان سوم بود. همچنین عبدالله را نیز شافعی خوانده اند. عبدالله، متهم شده بود که بر ضد پدرش خلیفه و جانشین او (الحکم دوم)، قصد توطئه دارد. بعد از آن، زندانی و در سال (۳۳۸ق/۹۵۰م) اعدام شد. در همان سال، ابو عبدالمملک بن عبدالبر که به اتهام مشابهی زندانی شده بود، در زندان درگذشت.^{۱۰۴} در مورد این ماجرا، داده تاریخی قابل اعتمادی وجود ندارد و دشوار بتوان نقش ایفا شده توسط شافعیان را در این رویداد، اثبات کرد. شاید یکی از اهداف این توطئه، تغییر دادن مذهب اندلس بوده است. در این صورت، شکستشان با شکست شافعیان در اندلس همراه بود و پیروان شافعی در اقلیت ماندند. چند سال بعد از مرگ عبدالله، عبدالرحمان سوم، به صراحت مذهب مالکی را به عنوان عقیده رسمی شبه جزیره [ایبری] اعلام نمود. بعد از آن، خلیفه الحکم دوم، آن را عمل ارزشمندی می دانست که شایسته است بار دیگر انجام شود.^{۱۰۵} عبدالله، مؤلف اثری با عنوان المسکتة فی فضائل بقی بن مخلد و الرد علی محمد بن

۱۰۱. به وسیله قاسم بن اصبح و محمد بن عبدالملک بن ایمن، معرفی شده بود. فهرسة، ج ۱، ص ۲۰۶.

۱۰۲. به وسیله محمد بن عبدالله بن عیشون و احمد بن سعید بن حزم، معرفی شده بود. ر. ک: مدارك،

ج ۶، ص ۱۷۲-۱۷۴؛ فهرسة، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۱۰۳. ر. ک:

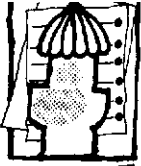
Pons, Ensayo, pp67-68.

و رساله [ابن حزم] در: نفع، ج ۳، ص ۱۷۰؛ ترجمه رساله در: ترجمه نفع، ص ۷۹.

۱۰۴. در مورد این رویداد، بنگرید به: روایت مفصل آن در رساله Viguera

۱۰۵. ر. ک:

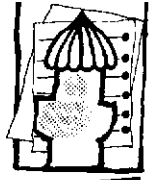
Fierro, La heterodoxia..., 8.4 and 9.1.



وضّاح بود. ردّیه او بر ابن وضّاح، ناموفق بود. شرح حال نگاران، نام فقهایی را که بین سال‌های پایانی قرن سوم و ابتدای قرن چهارم هجری فعالیت داشته‌اند، ذکر کرده‌اند. اکثر فقهای این دوره، اصحاب ابن وضّاح بوده‌اند. در حالی که شمار اصحاب بقی، به نحو قابل توجهی اندک بوده است.^{۱۰۶} این اشخاص، بدون تردید، تحت تأثیر این مسئله بوده‌اند که فقهای مالکی، شاگردانشان را از تلمذ نزد بقی منع کرده بودند. در مطالعه ام راجع به فعالیت‌های ۱۴۵ تن، از میان ۲۱۶ تن از شاگردان ابن وضّاح، به این نتیجه دست یافتیم که پنجاه درصد به تلمذ فقه پرداختند و تنها سیزده درصد آنها از وی حدیث آموختند. آن کسی که اینها دنبالش رفتند، محدّث ناب (بقی) نبود؛ بلکه ابن وضّاح بود که بیشتر فقیه مالکی بود تا محدّث و نهایتاً هم‌راه را برای معرفی علم الحدیث در اندلس گشود.

نتایج

شبه جزیره ایبری [شامل اسپانیا و پرتغال فعلی] در انتهای قرن اول هجری (سال ۹۳ق/۷۱۱م) فتح گردید و تنها یک قرن بعد، مدرکی از ورود عملی حدیث به آن جا وجود دارد و از ادعای ورود زودتر حدیث به اندلس، آن‌گونه که ما دیدیم، می‌توان صرف نظر کرد. متون شناسانده شده به وسیله عبدالملک بن حبیب، خصوصاً به دلیل ویژگی خاص روایتی‌شان، دور از دسترس نیازهای سنتی علم الحدیث بودند. به این دلیل، او مورد انتقاد پیش‌کسوتان طبقه دوم روایان حدیث [در اندلس]، قرار گرفت (نیمه دوم قرن سوم). بقی بن مخلّد و ابن وضّاح که نزد اساتید عراقی تلمذ کرده بودند، نه تنها حدیث را در اندلس شناساندند، بلکه دانش‌های وابسته به آن را نیز ترویج نمودند. تا آن زمان، فقه (معرفی شده در نیمه دوم قرن دوم) و حدیث، جدا بودند و ماهیت‌های مختلفی داشتند. فقهایی که فقه (بخصوص فقه مالکی) را وارد اندلس کردند، در منابع، به عنوان محدّث ذکر نشده‌اند. پذیرفته شدن حدیث به عنوان ۱۰۶. ابن وضّاح، ۲۱۶ شاگرد داشت و بقی تنها ۸۵ شاگرد. هر دوی آنها سرآمدان عصر خود بودند. بنگرید به: مطالعه من درباره ابن وضّاح، ص ۴۴-۵۷ و



مجموعه زیربنایی برای منابع فقهی، به علاوه کم بودن تعداد احادیث درج شده در کتب مالکی، مخالفت مالکیان اندلسی را برانگیخت؛ چرا که حدیث، تهدیدی برای تعالیم عقیدتی [رسمی] و احکام فقهی ای که در اندلس اجرا می شد، به نظر می رسید. اگر آزار دادن بقی منتهی به اعدام او نشد، آن را باید به دلیل پادرمیانی امیر بدانیم که نقش داوری را بین دو گروه اهل رای و اهل حدیث ایفا کرد، بدون برتری دادن اهل حدیث بر اهل رای. بین سال های انتهایی قرن سوم و آغاز نیمه قرن چهارم هجری، شافعیان، جایگاه خاصی در قلمرو فکری اندلس داشتند. با وجود آن که آنها موفق نشدند مذهب شافعی را جایگزین غلبه عقاید مالکیان در شبه جزیره نمایند، در عوض، موجب شدند که مالکیان، توجه بیشتری به حدیث نشان دهند؛ گرچه مالکیان، هیچ تغییر اساسی ای در عقیده و اعمالشان صورت ندادند. تنها از سال های پایانی قرن چهارم به بعد است که ما مدرکی از فعالیت مالکیان در زمینه اصول فقه داریم. تصویر ارائه شده، کاملاً نزدیک به مطالعه شاخه است که می گوید نقش ثانوی ایفا شده در مکاتب فقهی را اول بار، مذهب شافعی ایفا نمود. به دلیل بحران هایی که برای آنها (شافعیان) پیش آمده بود، با توجه به فزونی اهمیت دسترس به احادیث نبوی، به عنوان منابع ثانوی فقه و پذیرش نهایی این اصل، بدون تغییر دادن عقاید و اعمال پی ریزی شده در قبل.

* یادآوری: کتاب نامه انتهای مقاله که غالب عناوین آن اسپانیایی است، در دفتر فصل نامه موجود است.

در این جا به فهرست عناوین منابع عربی وی، اکتفا می شود:

بُغیة الملتمس فی تاریخ رجال الاندلس، الضبی؛ سیر اعلام النبلاء، الذهبی؛ تذکرة الحفاظ، الذهبی؛ جذوة المقتبس فی ذکر علماء الاندلس، محمد بن طاویت؛ جذوة المقتبس فی تاریخ ولایة الاندلس، الحمیدی؛ العواصم من القواصم، ابن العربی؛ تاریخ علماء الاندلس، ابن الفرّسی؛ الدیاج المذهب فی معرفة اعیان علماء المذهب، ابن قرحون؛ القضاة بقرطبة، الحارث الخشنی؛ اخبار الفقهاء والمحدثین، الحارث الخشنی؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر؛ قهرسة، ابن خیر؛ المقتبس من انباء اهل الاندلس، ابن حیّان؛ رسالة فضائل الاندلس، ابن حزم؛ تاریخ افتتاح الاندلس، ابن القوطیة؛ البیان و التحصیل، ابن رشد (الجد)؛ المغرب فی حلی المغرب، ابن سعید؛ البدع، ابن وضاح القرطبی؛ تعریب المدارك و تقریب المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالک، عیاض؛ نفع الطیب، المقرئ؛ محمد بن وضاح القرطبی مؤسس مدرسة الحدیث بالاندلس مع بقی بن مخلد، ن. مَعْمَرٌ؛ احسن التقاسیم، المقدسی؛ بقی بن مخلد القرطبی و مقدمة مسنده (عدد ما لكل واحد من الصحابة من الحدیث)، العمری.